



تفسیر عشق؟ تقسیم عشق؟

محمدجواد رودگر*

چکیده

عشق سرچشمه «فیض وجود» و علت موجد هستی است که در تمام ذرات وجود جاری و ساری است و عالم و آدم به «حرکت حسی» که وجودیه و ایجادیه است ظهور می‌یابد. دل مرکز و حقیقت انسان و مرکز عشق الاهی است و انسان مفضول به فطرت عشق و مجبول به جبلت حب الاهی است. معشوق بالذات و محبوب حقیقی تنها خدا است. «حرکت حسی» در قوس نزول، اشتیاقی، ایجاد و تکمیلی و در قوس صعود، احتیاجی و استکمالی است؛ بنابراین در خدای سبحان «عشق» و حب به ذات است و در انسان عشق و شوق. شایسته است آدمی در رهیافت عرفانی و رویکرد فلسفی، عشق به جمال و کمال‌گرایی را در ذات خویش یافته و سیر جوهری اشتدادی را به حرکت جوهری حبی و اشتیاقی در تصعید و تکاملش تبدیل سازد... عشق چند ویژگی دارد: غیر قابل تعریف و غیر قابل تفسیر، دریافتی و شهودی، جاودانه و ابدی، دریای بی ساحل و دارای مراتب و مظاهر گوناگون.

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

اقسام عشق برحسب مراتب وجودی انسان عبارتند از: حسی، خیالی و عقلی و با توجه به ابعاد وجودی انسان به عشق طبیعی، نفسانی، روحانی، عقلانی و الهی تقسیم می‌شود. از سوی دیگر عشق با توجه به نسبت انسان با آن به عشق حقیقی، مجازی و کاذب نیز تقسیم می‌شود و این مقاله عمدتاً به چنین عشق‌هایی پرداخته است و ساخت عشق را برتر و مقدس‌تر از آن می‌داند که وارد در عشق‌های جنسی، کوچه و بازاری و شود؛ زیرا چه اینکه عشق حقیقی، عشق به خدای سبحان و عشق مجازی، عشق به انسان کامل، قرآن، نماز، دعا و ... است تا انسان را به محبوب حقیقی و کمال وجودی‌اش برساند. بنابراین وطن و بستر عشق، نفس پاک و مهذب انسان است و دارای آثاری چون: حرکت آفرینی، نیروزایی، الهام‌بخشی، بیدارسازی استعدادهای خفته و بالقوه، بصیرت‌آفرینی و .. است. این مقاله به ویژگی‌های عشق حقیقی و مجازی اختصاص یافته و نشانه‌های عشق حقیقی و مجازی‌ای را که به عشق حقیقی منتهی می‌شود نیز مطرح کرده است. این امر باعث می‌شود انسان در بینش، گرایش و کوشش‌ها تابع عقل و شریعت باشد و از صراط مستقیم فطرت خارج شود. از طرفی آثار و برکات عشق‌های مجازی در دنیا و آخرت را نیز برشمرده‌ام.

واژگان کلیدی: عشق، حرکت حبی، عشق حقیقی، عشق مجازی، عشق کاذب و دروغین.

تفسیر عشق؟ تقسیم عشق؟

عشق علت ایجاد و سرچشمه همه فیوضات و حقیقتی ساری و جاری بر کل ممکنات و همه کائنات است. هستی از هستی‌بخش و با «حرکت حبی» تجلی یافت؛ زیرا حرکت حبی، حرکت وجودیه و ایجادیه است و عبارت از فاعلیت به معنای ایجاد تدریجی و اظهار کمال است نه حرکت به معنای تکامل. چرا که حرکت حیات و وجود است و ما با حرکت و در حرکت و نظام حرکتیم؛ خواه حرکت جوهری یا تجدد امثال و یا حرکت حبی. این حب را حضرات اهل عرفان از حدیث قدسی «كنت کنزاً مخفياً و اجبت ان اعرف»^۱ گرفته‌اند و حبی بودن این حرکت برای این است که اصل عالم از عدم به وجود آمده است و طایفه عرفان می‌گویند که «امر» یعنی امر وجود حرکت از «سکون» است. سکون یعنی ثبوت علمی عالم در ذات واجب به وجود احدی و اگر حرکت حبی نبود، عالم در وجود عینی خود ظاهر نمی‌شد. بنابراین «حرکت حبی» اشتیاقی است که ظهور کمالات ذات واجب و انوار اسما و صفاتش

می باشد و حرکت حبی، هم در «فوس نزول» صادق است که اشتیاقی، ایجاد و تکمیلی است و هم در «فوس صعود» که احتیاجی و استکمالی است و چه زیبا و نغز حافظ شیرازی سرود:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

یا شیخ شبستری حکیمانه حرکت حبی را تفسیر کردند:

از آن جانب بود ایجاد و تکمیل از این جانب بود هر لحظه تبدیل از این رو از «حرکت حبی» به «نکاح ساری» تعبیر می کنند و «حب به ذات» ریشه حرکت حبی است و امام زین العابدین (ع) می فرماید:

نَمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِزَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَأَيَّمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ؟

به همین دلیل، اول تعالی یا واجب نخستین و بالذات، عاشق ذات خود و معشوق ذات خود است. اساسا عشق و عاشق و معشوق، او است و البته ذات الاهی «معشوق» غیرش نیز هست و عاشق تجلیاتش که پرتوی از شعاع آفتاب جمالش و قائم به اویند نیز هست و به همین دلیل همه هستی نیز عاشق حقتند:

همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آورنده خود را طلبکار

و چون انفکاک معلول از علت تامه و انقطاع فیض از مفیض تام و فیاض علی الاطلاق معقول نیست، عشق و حب به ذاتش عین تجلی فعلی او است که فیض او است. پس عشق است که مبدأ ظهور و پیدایش قاطبه ماسوی الله است. نتیجه آنکه عشق ذات حق به خود قوی ترین درجه عشق است. پس از ذات حق، قوی ترین عشقها در مجردات عقلیه است که در اصطلاح فلاسفه، «عقول» و در اصطلاح شریعت، «ملائکه» نامیده می شوند. در زبان دین گروهی از ملائکه به نام مهیمین در عشق مطلق به سر می برند و جز به ذات حق که معشوق و محبوب آنها است به چیز دیگری توجه ندارند. نه از عالم باخبرند نه از آدم و این دسته چون مجرد کامل هستند، در آنها عشق هست اما شوق نیست؛ چنانکه در ذات باری تعالی نیز شوق نیست و پس از ملائکه و عقول مجرده، نفوس کامله از اولیاء الله هستند که هم دارای عشقتند و هم دارای شوق. عشق است چون به معشوق حقیقی رسیدند و شوق است چون هنوز به تمام مقامات و درجات خود نرسیده اند و در حال سیر و سلوک هستند؛ و البته پس از نفوس کامله، نفوسی هستند که مقام متوسط دارند و مابین جهت علوی و جهت سفلی در نوسان و ترددند. بدین معنا که حالات مختلفی از صعود و نزول و صفا و اعتلا و کدورت و انحطاط دارند. پس از این نفوس، نفوسی هستند که فرورفته در طبیعتند و چهره قلب آنها واژگون و رو به پایین است؛ از این رو نفوس نسبت به عشق به خدا سه دسته اند:

الف. نفوس کامله

ب. نفوس متوسطه

ج. نفوس متوغل در طبیعت

این سه دسته غیر از مرتبه ذات حق و عقول مجرده هستند. ۳. پس ذات الاهی معشوق کل است؛ چه توجه به آن عشق داشته باشند یا نداشته باشند. به همین دلیل اهل معرفت گفته‌اند چنان‌که از آن سو «سیر حبی» است، باید کوشید از این سو نیز «سیر حبی» باشد؛ یعنی انسان سالک الی‌الله از حرکت جوهری اشتدادی به حرکت حبی و اشتیاقی برسد که «برای عبد سالک هیچ چیز شیرین‌تر از سیر حبی نیست» ۴. علی (ع) فرمود:

و قلبی بحیک تمیماه

جهان در سیر حبی شد هویدا تو می‌گو جمله شد از عشق پیدا

استاد جوادی آملی معتقدند: در نهان هر موجودی «محبت» وجود دارد. بنای محبت، آن کشش وجودی است که موجود را به کمالش آشنا می‌کند؛ البته این کشش در هر گونه و درجه‌ای با گونه و درجه دیگر فرق می‌کند و در هر گونه و درجه نام خاصی دارد... حاصل اینکه محبت تنها در سطح قوای حسی شهوانی و مانند آن نیست. گواه آن این است که موجودات منزله از شهوت و غضب و میرای از تغذیه و تنمیه و تولید و مانند آن نیز از محبت برخوردارند؛ چنان‌که حضرت امیرمؤمنان (ع) در ستایش فرشتگان می‌فرماید: آنان از جام محبت خداوند متعالی سیراب شده‌اند و محبت خدا در دل‌هایشان جاگرفته است:

و شربوا بالکأسِ الرُّویَةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ^۶

«انسان نیز موجودی مدرك است و بدون محبت و گرایش به محبوب نیست؛ بلکه به اندازه معرفت و بیش خویش محبت، و به همان اندازه به محبوب خود گرایش دارد...»^۷ با توجه به مطالب گفته شده معلوم می‌شود دو رهیافت کلان در «تفسیر عشق» وجود دارد:

الف. رهیافت فلسفی: این رهیافت نشأت گرفته از جهان‌بینی فلسفی، هستی‌شناسی فلسفی و انسان‌شناسی فلسفی است. در این رهیافت «عشق» و «شوق» وجود دارد که یکی از «وجدان» و دیگری از «فقدان»، یکی از دارایی و داشتنی و دیگری از نداری و نداشتنی حکایت می‌کند. انسان به واسطه عشق، واجد و دارا و به واسطه شوق، فاقد و نادار است. آدمی همواره در حرکت و جنبش برای داشتن و واجد شدن است و چون عشق به کمال و جمال مطلق دارد، حرکت او نامحدود و دائمی است. به بیان دیگر انسان در تفسیر فلسفی از

۶
کتاب نقد / شماره ۴۳

عالم عقول به عالم مثال و برزخ و از آنجا به عالم ماده و طبیعت، سیر نزولی و هبوطی داشته است و اینک که فراق و هجران برای او حاصل شد، با بیداری و پایداری، سیر صعودی از ناسوت و ماده به جهان مثال و برزخ و سپس عالم عقل و جبروت را جهت استکمال در پیش می‌گیرد تا فصل را به وصل و فراق را به وصال تبدیل کند؛ به همین دلیل انسان بیدار و آگاه، درد کمال و شوق دیدار دارد و این درد در او حرکت و مجاهده را همواره زنده و پایدار نگه می‌دارد:

هر که او بیدارتر بر دردت هر که او آگاه‌تر رخ زردتر
ب. رهیافت عرفانی: این رهیافت به جهان‌بینی عرفانی - شهودی و تفسیر معنایی از هستی و انسان برمی‌گردد. در این نگاه، انسان مفقور به فطرت عشق و مجبول به جبلت محبت الاهی است. همه عالم و آدم جلوه خدا و مظهر اسماء الله هستند و عشق حقیقی بر اثر نظر به جمال حقیقی و مطلق حاصل می‌شود. در این نگاه، پرتو حسن الاهی از رهگذر تجلی، «عشق» را نیز در آدم می‌بیند و تماشگاه رازی را فراروی اصحاب صعود و ارباب عروج قرار می‌دهد تا عشق و اشتیاق و مشتاقی و مهجوری را جمع کند خواجه عبدالله انصاری گفته است:

الاهی! چون در تو می‌نگرم، شام و تاجم بر سر و چون در خود می‌نگرم، به پشه و مور محتاجم و خاکم بر سر.

وی در مقام ادراک، اشراق و یافتن‌ها است و این سیر صعودی با ریاضت و رنج و مجاهده و مقاومت ممکن است:

مرا تا جان بود در تن، بکوشم اگر از جام او یک قطره نوشم
آری اینجا است که «عاشقی شیوه زندان بلاکش» است و باید به هوای رضای دوست، هوای خویشتن را رها کرد:

در بلام می‌چشم لذات او، عالم علوم مات اویم، مات اویم، مات او
در اینجا لازم است به چند نکته توجه کنیم:

۱. عشق غیرقابل تعریف و غیرقابل تفسیر است؛ زیرا عشق و حب، صفت ذاتی خداوند است و چون صفات او عین ذاتش است، «لا اسم لها و لا رسم لها» است و جنس و فصل بر نمی‌دارد و تفسیر نمی‌پذیرد. بنابراین حقیقت محبت و عشق، شناختنی نیستند.
۲. عشق، در یافتنی و شهودی است نه درک کردنی و شنیدنی. عشق از سنخ وجدان و ذوق است، از نوع رسیدن که با فتنای فی‌الله و بقای بالله حاصل می‌گردد.

۳. عشق حقیقی جاودانه است که از ازل تا به ابد امتداد یافته است. اگر انسان عاشق گردد، عشق او را جاودانه و مانا می‌کند و از میرایی و نیست شدن می‌رهاند. «عشق» ضرورتی برای درک حیات معنوی و دریافت حیات الاهی و طیبه است. حافظ چه نیکو سروده است:

عاشق شو، ار نه روزی کار جهان سرآید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی
بدون «عشق» انسان به کعبه آمال و مقصد دیدار با دلبر و دلدار نخواهد رسید:

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست احرام طواف کعبه دل بی‌وضو بیست
۴. عشق دریایی است که ساحل ندارد. عاشق در بحر وحدت هرگز از ساحل سؤال نخواهد کرد. به تعبیر امام خمینی (ره):

عشق روی تو در این بادیه افکند مرا چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست
حافظ نیز سروده است:

راهی است راه عشق که هیچ‌س کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست
علامه حسن‌زاده آملی هم چنین می‌سراید:

غریق بحر وحدت را ز ساحل از چه می‌پرسی که این دریا ندارد ساحلی نادیده روشن‌ها
۵. عشق دارای مراتب و درجات و مظاهر و جلوه‌هایی است که انسان هرچه عارف‌تر و آگاه‌تر باشد، محبت در او بیشتر و شدیدتر است. «عشق» در انسان پیر سالک و عاشق جوان‌تر می‌شود؛ زیرا محبت تابع معرفت است. «پیر» در طریقت «عشق» هر چه عاشق‌تر، جوان‌تر است و به تعبیر امام خمینی (ره):

پیرم ولی به گوشه چشمی جوان شوم لطفی که از سراج آفاق بگذرم
و چه نغز و پرمغز قرآن کریم فرمود:
الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ^۸

دل اهل ایمان سرآورده محبت خداوند و دیده‌شان آینه‌دار طلعت یار است. به تعبیر علامه جوادی آملی: تعبیر «اشد حبا لله» رساتر از «احب لله» است؛ زیرا «اشد» از ریشه شدت در برابر رخاوت، به محکم بودن مبانی و مبادی محبت موحدان تصریح دارد.^۹ غزالی نیز در درجات احوال محبان نوشته است:

و بدان که هیچ مؤمن از اصل محبت خالی نیست؛ ولكن تفاوت از این سه سبب است: یکی آن که در دوستی و مشغولی دنیا متفاوتند و دوستی هرچه بود، در دوستی دیگری نقصان آورد و دیگر آنکه در معرفت متفاوتند و دیگر آن که در ذکر و عبادت که انس بدان حاصل آید متفاوت باشد.^{۱۰}

خواجه نصیرالدین طوسی نیز معتقد است که «محبت» شدت و ضعف دارد و از «ارادت» شروع و به «اتحاد» پایان می‌یابد.^{۱۱} خواجه عبدالله انصاری در رساله «محبت نامه» می‌نویسد:

این شراب را آشامیدن باید نه شنیدن، بدین مقام رسیدن باشد نه پرسیدن...^{۱۲}

پس فرجام این بخش را مزین به شعری شهودی از مثنوی مولوی می‌کنیم که عشق را تفسیرناپذیر اعلام کرده است:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است
چون قلم‌اندرنوشتن می‌شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

تقسیم عشق

«عشق مرتبه عالی محبت است»^{۱۳} و مشتق از «عشقه» به معنای «میل مفرط» است.^{۱۴}

علامه جعفری می‌گوید:

عشق قابل تعریف علمی نیست؛ زیرا نه محسوس است و نه معقول. درحالی که در دو قلمرو «حس و عقل» تاثیر دارد. اگر تعریف‌کننده، خود عشق می‌ورزد، مسلماً تعریف او صحیح نخواهد بود؛ زیرا این پدیده غیرعادی به تمام اندیشه و مشاعر او مسلط است؛ به عنوان مثال اگر عاشق بخواهد عشق را تعریف کند، مفاهیم موجود در تعریف با وضع روانی عاشق رنگ‌آمیزی می‌شود و به اصطلاح مولوی بوی عشق می‌دهد.^{۱۵}

به قول عطار:

برسی تو ز من که عاشقی چیست؟ روزی که چون من شوی، بدانی

البته ناگفته نماند که ریشه عشق در «فطرت» انسان است. فطرت هستی و حب به بقا در همه هستی، کمال‌جویی و جمال‌طلبی را تعبیه کرد تا عالم و آدم مخمور به عشق خدا که کمال و جمال مطلق است باشند. شراب شیدایی به آن در جام جانشان سرریز گشته است و دست محبوب مطلق و معشوق سرمدی با تربیت تکوینی، عالم را واله و سرگشته خویش کرد:

آتش عشق است کاندرنی فتاد جوشش عشق است کاندنر می فتاد

به تعبیر ملاصدرای شیرازی عشق، در تمام عالم وجود ساری و جاری است. عشق در انسان شدت بیشتری دارد که در ارتباط و نسبت، معرفت و عشق با هم است.^{۱۶} بر این اساس عشق دارای دو خصوصیت است: الف. غیرقابل تعبیر و تعریف ب. سریان کلی در عالم و

جریان فراگیر و عمیق و شدید در آدم؛ یعنی حضور در هستی و ظهور در انسان به همین جهت عشق تقسیم‌پذیر دارای مراتب و تشکیک‌بردار است. از یک دیدگاه یعنی با نظر به قوای ادراکی انسان (حسی، خیال و عقلی) می‌توان با تجوز و تسامح در تعبیر گفت که عشق نیز سه قسم است: عشق حسی، خیالی و عقلی. عشق حسی بر معرفت حسی است و از حواس ظاهری حاصل می‌گردد و عشق خیالی از قوه خیال و وهم نشأت می‌گیرد و عشق عقلی از عقل سرچشمه می‌گیرد؛ از این رو براساس یافته‌های عقل، معشوق و راه به وصال او شکل می‌گیرد. هرچند با شدت یافتن عشق، آدمی از عقل عبور می‌کند لذا برای نیل به «عشق برتر» باید از «عشق عقلی» گذر کرد و پیدا است که عشق خیالی برتر از عشق حسی و عشق عقلی برتر از عشق خیالی است.^{۱۷} پس عشق نیز دارای مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و نیز مبانی انسان‌شناختی است. از این جهت که انسان دارای روحی الهی و نفخه‌ای ملکوتی است و بینش‌ها و گرایش‌های غیراکتسابی در او نهاده شده است و کمال و جمال‌خواهی ازجمله گرایش‌های فطری او است، روح هبوط کرده در جست‌وجوی صعود و جان به فراق مبتلا گشته دنبال وصال می‌گردد.^{۱۸}

عشق در تقسیمی دیگر

عشق از نگاه فلسفی - عقلانی دارای اوصافی است و اهل حکمت و معرفت آنرا به پنج قسمت تقسیم کرده‌اند:

الف. عشق طبیعی (شهوانی)

۱. به انواع لذت‌های مادی و ماکولات و مشروبات برمی‌گردد.
۲. منشأ و سرچشمه لذت‌گرایی حسی همانا غرایز و امیال حیوانی است.
۳. مربوط به نفس اماره است.
۴. محب، محبوب را به جهت لذت‌جویی و نفع‌طلبی خویش می‌خواهد.
۵. در انسان‌های پست و مادی‌اندیش وجود دارد.
۶. به سرعت یا به کندی حاصل و به سرعت یا تندی زایل می‌شود.

ب. عشق نفسانی (انسانی)

۱. به زیبایی صوری محبوب با قطع نظر از جهت شهوانی تعلق می‌گیرد.
۲. منشأ آن، فطرت زیبایی‌گرای انسان است.
۳. مربوط به قوه درک زیبایی نفس انسان و عاطفه است.

۴. زیبایی ظاهری معشوق، مطلوب عاشق است.
 ۵. در عوام الناس تحقق دارد نه اهل معرفت و کمال.
 ۶. به سرعت یا به کندی حاصل شده، به سرعت از بین می‌رود.
- ج. عشق روحانی

۱. به مطلق زیبایی‌های ظاهری و باطنی تعلق می‌گیرد.
 ۲. سرچشمه آن، محبت به کمال و زیبایی توأم با لذت عقلانی است.
 ۳. مربوط به قلب و نفسی است که تصفیه و تلطیف شده است.
 ۴. محبت محب به زیبایی و کمال محبوب تعلق می‌گیرد.
 ۵. مربوط به گروه خاصی از مردم است که اهل معرفت هستند.
 ۶. به سرعت حاصل می‌شود و به کندی از بین می‌رود.
- د) عشق عقلانی (عقلی)

۱. به کمال و حسن معنوی و فضایل تعلق دارد.
 ۲. ریشه آن، محبت به کمال مطلق و زیبایی صرف است.
 ۳. محل آن قلب و عقل است.
 ۴. به محبوب به دلیل برخورداری او از کمال و خیر محض تعلق می‌گیرد.
 ۵. مربوط به اولیاء الله و اهل معرفت است.
 ۶. جاوید و زوال‌ناپذیر است.
- هـ) عشق الاهی (حقیقی)

۱. به کمال مطلق و خیر محض تعلق دارد.
۲. ریشه آن محبت به کمال مطلق است و بس.
۳. قرارگاه آن قلب، روح و مرتبه خفی و اخفای انسان است.
۴. تنها محبوب منظور است.
۵. به کاملان از اولیای الاهی و عرفای ربانی تعلق دارد.
۶. جاودانی و ابدی است.

استاد شهید مرتضی مطهری می‌نویسد:

به عقیده حکما، عشق بر دو قسم است: حقیقی و مجازی. عشق حقیقی یعنی عشقی که معشوقش حقیقی است؛ زیرا حقیقت مطلق و جمیل بالذات است و آن همان عشق کمترین است به حق و اما عشق

مجازی یعنی عشقی که معشوقش مجازی است؛ یعنی جمال و کمال که در معشوق هست از آن خود وی نیست، عاریت است.

عشق‌هایی کز بی رنگی بود عشق نبود عاقبت تنگی بود
عشق آن بگزمین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا^{۱۱}
در فرازی دیگر می‌نویسد:

در انسان عشق نامحدود است و محبوب و معشوق حقیقی انسان، کمال مطلق و ذات نامحدود است. عشق و علاقه انسان به محدوده‌ها عشق مجازی است نه حقیقی؛ یعنی به اعتبار مظهریتی است که از معشوق حقیقی دارد و به قول مولوی، به اعتبار جرعه‌ای است که بر این خاک ریخته شده است و اگر انسان به معشوق و محبوب حقیقی خود برسد و عشق حقیقی خود را باز یابد، آرام و قرار خواهد گرفت...^{۱۲}

ملاصدرای شیرازی هم می‌گوید:

عشق دوگونه است: ۱. حقیقی که عشق به حق تعالی و صفات و افعال او از آن حیث که فعل او است
۲. عشق مجازی که عشق به ماسوای الله است و دو قسم است: الف) عشق نفسانی که مبدا آن لطافت و صفای درونی عاشق است ب) عشق حیوانی که منشأ آن شهوات جسمانی است.^{۱۳}

ویژگی‌های عشق حقیقی و مجازی

اهل معرفت برای هر کدام از عشق‌های حقیقی و مجازی، ویژگی‌ها و شاخص‌هایی تعیین کرده‌اند که برای شناخت آنها ضروری است؛ از جمله آنها استاد شهید مطهری است و خلاصه دیدگاه او چنین است:

۱. عشق حقیقی، عشق به پایدارها و جاودانه‌ها است و عشق مجازی، عشق به ناپایدارها و فناپذیرها است.

۲. در عشق حقیقی وصال به معشوق، عشق را شدیدتر، سوزنده‌تر و حرکت را بیشتر و فزاینده‌تر می‌کند و در عشق مجازی وصال به معشوق، میراننده عشق و سکون دهنده و به تدریج ناپود کننده عشق و شاید تبدیل کننده عشق به نفرت است.

۳. عشق حقیقی لذات روحانی، عقلی و عرفانی دارد و عشق مجازی لذت‌های حسی، وهمی و اعتباری.

۴. عشق حقیقی اجتهاد، بصیرت، نورانیت دل، از خودگذشتگی و شیفتگی تا سرحد جان‌باختن و تقدس بخشیدن و معنویت دارد و عشق مجازی توقف، کدورت دل، ظلمت جان

و محدودیت فکری می‌آورد.^{۲۲} همچنین از دیدگاه ایشان، «عشق» دارای آثار و لوازمی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

آثار عشق^{۲۳}

۱. حرکت آفرینی و جهش‌زایی
۲. بصیرت‌زایی و پویاسازی
۳. رها سازنده از خود و محدودیت
۴. نیروآفرین و قدرت‌بخش
۵. الهام بخش و فیض دهنده
۶. زلال کننده و تصفیه کننده روح
۷. اطاعت‌آور و پیروز ساز
۸. مهرآفرینی و وفازایی
۹. بیدارسازی استعدادهای خفته و خلاقیت آوری
۱۰. مشابهت و هم‌شکلی با معشوق

علامه حسن زاده آملی در تفسیر «عشق عقیف» شیخ ال‌ریس بوعلی سینا می‌فرماید:

می‌خواهد شمایل معشوق را در جمال‌ها و آفریده‌ها نگاه کند. شمایل معشوق حیرت‌آور است. آدم را می‌گیرد خلقت‌ها، چهره‌ها، انسان‌ها، حیوان‌ها، درخت‌ها و گل‌ها گیرایی خاص دارند. عشق باید عقیف باشد نه این که کیف باشد و شهوت وجودش را بگیرد، که این رهن است و از نفس اماره بالسوء است.^{۲۴}

از سوی دیگر برخی عشق را به دو قسم عشق اکبر و عشق اصغر تقسیم کرده‌اند. عشق اکبر همان، محبت اول و عشق به دوست حقیقی است که با عشق به خود و حب به ذات جهان را آفرید، و عشق را در تمام هستی از جمله انسان جاری کرد و عشق به خود را در فطرت انسان به ودیعت نهاد که عشق به «بود مطلق» و «نمود آن بود مطلق» است؛ عشق اصغر که پل و گذرگاهی برای رسیدن به عشق اکبر و کمال و جمال محض است، هست و عشق به «نمودها» است که به عشق به «بود و نمود» منتهی می‌گردد:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

به همین دلیل قرآن کریم تنها محبت اکبر و عشق اکبر و راستین را توصیه کرده و بر آن تاکید می‌ورزد.^{۲۵}

نشانه‌های عشق اکبر و راستین^{۲۶}

۱. ترجیح خدا بر همه محبوب‌های دیگر
۲. اطاعت و تسلیم محض در برابر محبوب
۳. پیروی از شریعت ناب محمدی (ص)
۴. دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا
۵. حاکمیت عقل و اخلاق بر همه امور
۶. عشق به لقای رب
۷. یاد خدا و محبوب
۸. آرامش و قرار با انس و حشر با محبوب
۹. عشق به قرآن و عترت طاهره (ع)
۱۰. عبودیت در برابر پروردگار

تقسیم عشق به عبارتی دیگر

مطالب گفته شده مقدمه‌ای بود تا عشق را با توجه به ضرورت و اهمیت آن در نسل جوان - که سخت به آگاهی و معرفت در زمینه اقسام و کارآمدی‌های عشق نیاز دارد - معرفی کنیم. اکنون اقسام عشق را با تکیه بر آرای حکیمان الهی و عارفان ربانی و کارشناسان حوزه معرفت اسلامی بیان می‌کنیم:

اقسام عشق

- الف. عشق حقیقی (محبت صادق)
 - ب. عشق مجازی (محبت صحیح)
 - ج. عشق کاذب و دروغین (آستان عشق و محبت پاک‌تر از آن است که نام این مرتبه که حیوانی و مادی است را عشق بگذاریم؛ اما برای روشن شدن بحث‌ها چنین کردیم).
- عشق حقیقی انسان را در برابر معشوق حقیقی و معبود راستین و جاذبه‌های جلالی و جمالی‌اش قرار می‌دهد؛ یعنی عاشق در برابر جاذبه کمال مطلق قرار می‌گیرد و به تدریج بر اثر معرفت، محبت، مجاهدت، سلوک و عبودیت، رنگ و رایحه الهی می‌گیرد و سنخیت وجودی‌اش را با او چنان بالا می‌برد و عمق می‌بخشد که از خداجویی به خداجویی نایل می‌گردد و مستغرق در بای جلوات و لمعات الهی می‌شود. یعنی عشق حقیقی تنها به خدا

تعلق می‌گیرد و آغاز و انجام و مبدا و غایت را او قرار می‌دهد و عشق مجازی در راستای عشق حقیقی مبنا می‌یابد و معنا پیدا می‌کند. به بیان دیگر عشق مجازی عشق به همه زیبایی‌هایی است که رهنمون و دلیل انسان به سوی عشق حقیقی می‌گردد؛ از این رو عشق به قرآن، پیامبر اکرم (ص)، اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، نماز، جهاد، مؤمنان، اولیای الهی و... در صراط مستقیم عشق حقیقی تفسیرپذیر است. عشق به آیات الهی در تکوین و تشریح است که پل و گذرگاه قرب وجودی عاشق به خدا است. از این رهگذر اسلام دین عشق، مکتب تشیع، مکتب عشق و محبت است که عشق به خدا، و اولیای خدا، و خلفا و حجت‌های الهی را در دل‌ها می‌کارد و می‌پروراند و عشق به انسان‌ها را نیز با عشق به کمالات وجودی علمی و عملی آنها نه خط و خال و لب و چهره آنها تجویز می‌کند که عشق به ارزش‌ها و گرایش به همه فضیلت‌ها و خوبی‌ها است. پس عشق به انسان کامل برای انسان متکامل و سالک الی‌الله امری ضروری است و مجازی برای رسیدن به حقیقت، سه مرحله بینش و معرفت، گرایش و محبت و پیروی و تبعیت را در متن عشق تزییق می‌کند تا انسان از هر گونه کژاندیشی و کژراه‌روی و انحراف در گرایش‌های درونی و بیرونی رهایی یابد. از این رو جهان‌بینی انسان‌ها در تفسیر عشق و محبت و متعلق آنها تاثیرگذار است و از طرفی ایدئولوژی آنها که در مجموع فلسفه زندگی محسوب می‌شود، برگرفته از تلقی و تفسیرشان از عشق و محبت و نوع جهان‌شناسی و انسان‌شناسی آنها است. به همین دلیل است که اساس دین خدا یعنی اسلام، محبت خدا است: ابوجعفر (ع) می‌فرماید:

وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ^{۲۷۴} سَأَلَتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ أَمِنَ الْإِيمَانِ هُوَ فَقَالَ وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ حَبِّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَزَيْنُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ^{۲۷۳}

استاد جوادی آملی می‌فرماید:

اساس دین، محبت خدا است. محبت اولیای الهی و احکام دین، وسیله نیل به آن حب والا است^{۲۷۵} در روایتی آمده است:

نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، به پیامبر (ص) سلام کرد و از خوشحالی دیدن ایشان، چهره‌اش گشاده شد و لبخند زد. حضرت به او فرمود: ای جوان! مرا دوست داری؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم آری. فرمود: همچون خودت؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم بیشتر. فرمود: همچون پروردگارت؟ گفت: خدا را، خدا را، ای رسول خدا! این مقام نه برای تو است و نه دیگری. درحقیقت تو را برای خدا دوست می‌دارم. در این هنگام رسول خدا به همراهان خویش روی کرد و

فرمود: این گونه باشید، خدا را به سبب احسان و نیکی‌اش به شما دوست بدارید و مرا برای دوستی خدا دوست بدارید.^{۳۱}

پس عشق به انسان از آن جهت که مجموعه‌ای از لطایف عالم هستی و آیین‌دار صفات حق و راهنمای قلوب به سوی معرفت باری است لازم است. گاه عشق به همه اجزای عالم که مظاهر الهی‌اند را «عشق اوسط» نامیده‌اند. به هر حال عشق به انسان‌های اهل تفکر، تذکر یا تعقل و تعبد و دارای صفات نیکو و ملکات اخلاقی الهی - انسانی، عشق نفسانی یا عقیف است که از سوی اهل حکمت توصیه شده است.

در حسن رخ خوبان، پیدا همه او دیدم در چشم نکورویان، زیبا همه او دیدم
در دیده هر عاشق، او بود همه لایق ورنه ز نظر وامق، عذرا همه او دیدم
دیدم همه پیش و پس، جز دوست ندیدم کس او بود همه او بس، تنها همه او دیدم
علامه حسن‌زاده آملی در شرح اشارات می‌فرماید:

... عشق حقیقی همان عشق به خدا است؛ مثل عشق عابد، عارف ... و اما حیوانی آن چیزی است که مبدأ آن شهوت حیوانی و طلب لذت است، توجه به لون، تخالیط اعضا و هیأت موزون بدنی از عشق حیوانی می‌آید. اما «عشق عقیف» از شمایل، روش، ادب، صفات انسانی و کمالات عقلانی سرچشمه می‌گیرد ... این همان عشق است که می‌فرمایند: «المجاز قطره الحقیقه» مجاز پلی برای حقیقت است. این عشق نفسانی می‌تواند پلی باشد برای رسیدن به عشق عقیف. انسان نباید در این حد توقف کند و به عشق نفسانی اکتفا نماید. این می‌تواند سبب کوچ از این نشأه به نشأه دیگر شود. کوچ از عشق مجازی به عشق حقیقی.^{۳۲}

نتیجه آنکه بایسته و شایسته است که ویژگی‌هایی هر کدام از عشق‌های حقیقی، مجازی و کاذب و دروغین را - که «شهوت» است نه عشق و اگر از راه حلال باشد، شهوت حلال و گرنه غیر حرام و رهن است - بشناسیم و بدانیم که عشق‌های مجازی چه آسمانی و چه زمینی آن نباید مطلوب بالذات و هدف قرار گیرند؛ بلکه همواره باید مطلوب بالعرض و وسیله باشند و مقبولیت غیرى داشته باشند نه ذاتی و حسی؛ همچنین جنبه ظهوریت داشته باشند و آیت و آینه قرار گیرند و نه اصالت و استقلال. در این صورت است که مجاز پلی برای حقیقت و عرض عبوری برای جوهر خواهد شد که رهبری می‌کنند نه رهنی. آری مشخصات عشق‌های کاذب و شهوانی سراب بودن، زوال‌پذیری و شاید دلزدگی و ملالت‌آوری است. از این رو اهل ادب و عرفان از توصیف چنین گرایش‌هایی به عشق سخت گریزانند؛ چنان‌که نظامی گنجوی می‌گوید:

عشق آینه بلند نور است شهوت ز حساب عشق دور است
یا مولوی می‌سراید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت تنگی بود
و مولانا در داستان کنیزکی که به زرگری دل بسته و از فراقش سخت بیمار شده است می‌گوید:
هر چه کردند از علاج و از دوا گشت رنج افزون و حاجت ناروا
آن کنیزک از مرض چون موی شد چشم شاه از اشک خون چون جوی شد
از قضا سرکنگین صفا فزود روغن بادام خشکی می‌نمود
از هلیله قبض شد اطلاق رفت آب آتش را مدد شد همچو نفت
سستی دل شد فزون و خواب کم سوزش چشم و دل پردرد و غم
شربت و ادویه و اسباب او از طیبیان ریخت یک سر آبرو
لذا پس از مایوس شدن طیبیان از درمان کنیزک، حکیمی درد کنیزک را درمی‌یابد و به
درمان او همت می‌گمارد:

آن حکیم مهرسان چون راز یافت صورت رنج‌کنیزک باز یافت
حکیم گفت جوان زرگر را حاضر سازند:
مرد زرگر را بخوان زان شهر دور با زر و خلعت بده او را غرور
چون ببیند سیم و زر آن بینوا بهر زر گردد ز خان و مان جدا
زر خرد را واله و شیدا کند خاصه سفلس را که خوش رسوا کند
و حکیم به تدریج زرگر مقتون دنیا را شربتی مسموم می‌خوراند:

بعد از بهر او شربت بساخت تا بخورد و پیش دختر می‌گداخت
چون که زشت و ناخوش و رخ زرد شد اندک اندک در دل او سرد شد
عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت تنگی بود
یعنی مولوی نشان داد که «ذات زرگر» معشوق دخترک نیست؛ بلکه برخی از اوصاف
ظاهری او دل او را فریفته است. بنابراین وقتی چهره‌اش زرد و بدنش رنجور گشت، گرایش
زن نیز فرو نشست. پس از آن مولوی معشوقی را شایسته عشق‌ورزی می‌داند که افول‌ناپذیر و
زوال‌ناپذیر باشد که البته چنین معشوقی دنیایی نیست:

عشق آن زنده‌گزين كو باقى است وز شراب جانفزاى ساقى است
عشق آن بگزين كه جمله انبیا یافتند از عشق او كار و كيا

پس عشق‌های کاذب (شہوت) چند خصوصیت دارد:

۱. جسمانی و این جهانی است.
۲. زوال‌پذیر و تبدیل‌شونده و متغیر و فنا‌یابنده است.
۳. جزئی است.
۴. پس از وصال، التهاب و اشتیاق اولیه را از بین می‌برد و گاه تبدیل به نفرت و خشونت می‌شود.
۵. کسل‌کننده و رنج‌آور و تکراری است؛ زیرا شہوت اولیه فروکش می‌کند و جذابیت‌های نخستین در گذر زمان یا حوادث دوران از بین می‌رود. البته این مسئله در جریان ازدواج و «جعل مودت الاهی» و عشق‌هایی که عاطفی، عقلانی و انسانی - اسلامی هستند فرق می‌کند. زیرا امر مقدس ازدواج هماهنگ با قوانین نظام تکوین و تشریح و هدف‌دار و فراشہوانی است و اگر صرف گرایش به جنس مخالف یا مکمل ابزاری برای شہوت‌رانی نباشد، بلکه تشکیل کانون خانواده، تعدیل غرایز و تامین نیازهای جسمانی و جنسی برای هدف‌های برتر باشد، عشق به فضایل، ارزش‌های وجودی، کمالات علمی و عملی و هدف‌گیری‌های متعالی آراسته می‌شود و در این صورت است که به حقیقت می‌رسد. این عشق با عشق‌های خیابانی و آفات و آسیب‌های شہوانی و حیوانی فرق‌های فاحشی دارد. بنابراین در قبل، حین و بعد از ازدواج، عشق و محبت یک ضرورت است. عشق در حدوث و بقای حیات پاک بسیار نقش‌آفرین است و با هرزه‌بینی و چشم‌چرانی و دفع شہوات غریزی و جنسی از راه‌های حرام متفاوت است. نتیجه آنکه عشق انسانی و الاهی ولو عشق به شمایل که جمع شمیله یعنی خلق و سیرت است، سرمایه اولیه تعالی و تکامل انسان خواهد بود. در همین زمینه پیامبر (ص) فرمود:

من عشق وعف و کتم ومات، مات شهیداً ۳۳

این عشق عشقی انسانی است نه حیوانی و با عشق دختر و پسر به اندام و صورت و خط و خال و رنگ و روغن هم تفاوت دارد و علامتش آن است که پس از وصال، عشق پژمرده و خفته یا مرده نمی‌شود؛ بلکه شدیدتر و زنده‌تر و فزاینده‌تر می‌گردد. علاوه بر این زن و مرد در کانون خانواده مکمل و تعالی‌بخش یکدیگر هستند و ... برای اصحاب فکر و فلسفه و ذکر و عرفان بدیهی است که عشق به مجاز و حقیقت و باطل قابل تقسیم نیست؛ بلکه به ملاحظه متعلق عشق با معشوق است که به حقیقتی، مجازی و باطل تقسیم می‌شود؛ چنان‌که حضرت امام خمینی (ره) نیز فرمودند:

متعلق عشق جبلی و فطری، محبوب مطلق است و غیرمطلق از آن جهت که محدود است نمی‌تواند محبوب فطرت باشد.

بنابراین عشقی که خاستگاهش اندام‌های جسمی، طبیعی و حیوانی باشد و منیت را ارضا کند، «عشق باطل» نامیده می‌شود. البته عاشق دلباخته به عشق باطل هم درحقیقت دلداهه معشوق ازلی است که ره گم کرده و این گرایش فطری را در غیر مسیر خودش اعمال کرده است. آری همه دلبسته او و سرگشته روی نکوی حق هستیم و جز رخ یار را نمی‌خواهیم؛ اما گرفتار جهالت، غفلت، سرگرمی و چالش‌های روزانه و روزگار هستیم و ...

آثار و برکات عشق مجازی، عشق به اهل بیت (ع) در حدیث نبوی:

قال رسول الله (ص): مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلَا يَشْكُنُ أَحَدًا أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عِشْرِينَ حَاصِلَةً عَشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَعَشْرٌ فِي الْآخِرَةِ أَمَّا فِي الدُّنْيَا فَالزُّهُدُ وَالْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَالرَّعْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ وَالتَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَالنَّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَالنَّيَّاسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَالْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالتَّاسِعَةُ بَعْضُ الدُّنْيَا وَالْعَاشِرَةُ السَّخَاءُ وَأَمَّا فِي الْآخِرَةِ فَلَا يُنْشَرُ لَهُ دِيْوَانٌ وَلَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَيُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَيَبْيَضُّ وَجْهُهُ وَيُكْسَى مِنْ حُلْلِ الْجَنَّةِ وَيُسْقَعُ فِي مَائَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَيُنْظَرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَيُؤْتَجُّ مِنْ تَيْجَانِ الْجَنَّةِ وَالْعَاشِرَةُ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَطَوْبَى لِمَنْ جِئِيَ أَهْلُ بَيْتِي^{۳۴}

الف. آثار دنیایی

۱. زهد در دنیا
۲. حرص در عمل صالح
۳. پارسایی در دین
۴. عبادت الاهی که با شوق وافر همراه است
۵. توبه قبل از مرگ
۶. خلوت شب (سحرخیزی و شب‌زنده‌داری)
۷. ناامیدی از آنچه در دست مردم است
۸. نگهداری حریم دین خدا
۹. بغض به دنیای مذموم و اهل آن

۱۰. بخشش و سخاوت

ب. آثار اخروی

۱. دیوان عمل و کتاب عمل برای او گشوده نمی‌شود.
۲. ترازوی عمل و میزانی برای او نصب نمی‌شود.

۳. کتاب عملش به دست راستش داده می شود.

۴. برائت از آتش جهنم پاداش او است.

۵. نزد پروردگارش سفیدرو است.

۶. از حله های بهشتی بر اندام او پوشانده می شود.

۷. شفیع واقع می شود.

۸. خدای سبحان با رحمت رحمانیه و رحیمیه به او می نگرد.

۹. از تاج های بهشت بر سر او گذاشته می شود.

۱۰. بدون حساب وارد بهشت می شود.

البته این عشق از دو راه حاصل می شود:

الف. از راه جذب و فیض خاص الاهی و رحمت حق، یا بارقه دوست و کشش محبوب راستین و سپس سلوک و مجاهده که سالک را «مجذوب سالک» می نامند.

ب. از راه مجاهدت و ریاضت و سلوک و سپس شمول جذب الاهی و بارقه محبوب حاصل می شود که این سالک را «سالک مجذوب» می گویند.

پس در عشق مجازی انسان سالک عاشق به حزب خدا و سربازان الاهی می پیوندد. از غیبت و فراق محبوب حقیقی و مجازی بی قرار است و به تدریج با محبوب سنخیت و مشابهت می یابد و فنای در او می شود. «هستی یابی خود» را در گم شدن و فنا یافتگی در معشوق می داند و مصداق این حدیث قدسی می شود:

ان الله تعالی شرابا لاولیاته، اذا شربوا، سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا اطربوا و اذا طابوا ذابوا و اذا ذابوا

خلصوا طلبوا و جدوا و اذا وجدوا و صلوا و اذا وصلوا تصلوا و اذا تصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم ۳۵

و این شراب عشق را سرکشیدن و ذوب و فانی شدن و از فنا نیز فانی گشتن و از منزل مخلص (خلوص فعلی) به مقام مخلص (خلوص ذاتی) رسیدن و غرق در دریای وجود محبوب شدن و به وصال او رسیدن، هم در «عشق حقیقی» و هم در «عشق مجازی» ممکن است. به بیان دیگر در عشق به محبوب های محبوب مطلق نیز راهی برای اتحاد و فنا در معشوق و محبوب سرمدی وجود دارد به تعبیر شیخ شبستری:

وصال حق ز خلقت جدا نیست ز خود بیگانه گشتن آشنایی است

چو ممکن گرد امکان برفشاند بجز واجب دگر چیزی نماند

علامه طباطبایی (رض) در تفسیر «وجه الله» می نویسد:

پس این عارفان والامقام که به مقام «تمکین» و «فنا» رسیده‌اند، جز صفات و اسمای خداوند سبحان نه اسمی برای آنها می‌ماند و نه رسمی. سپس حجاب برداشته می‌شود؛ زیرا چیزی از آنان و با آنان و غیر آنان جز «وجه» خداوند برجا نمی‌ماند...^{۳۶}

آری چنین عشق و عاشقی سالک را مظهر اسما و صفات جمال و جلال الاهی می‌کند و عشق به خدا از راه عشق به انسان کامل مکمل معصوم (ع) عبور می‌کند:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^{۳۷}

امام صادق (ع) هم چه نیکو فرموده است:

وَدَلِيلُ الْحُبِّ إِتِّبَارُ الْمُحْتَوَى عَلَيْهِ مَا سِوَاهُ^{۳۸}

عشق حقیقی و مجازی پیش‌برنده به عشق حقیقی، انسان را از تفرقه به توحید و از فرق به جمع می‌رساند و سپس به مقام «جمع‌الجمع» رهنمون می‌کند. در این صورت دل عاشق حرم امن الاهی و عرش‌الرحمن خواهد شد و خورشید عشق آن گاه که بر دل عاشق طلوع کرد، همه ستارگان آسمان زندگی‌اش را محو می‌کند. عاشق هر دو عالم را به یک فروغ روی محبوب فدا می‌کند و بدین گونه او «اهل‌الله» می‌شود نه اهل‌الدنیا و نه اهل‌الآخره. و بر اثر پذیرش و باور ولایت مطلقه الاهیة و عبودیت به منزلت ربوبیت و ولایت الاهیة می‌رسد؛ همچنین از همه محدودیت‌ها و تعلقات و تعینات عبور می‌کند و به ادب حضور، ادب مع‌الله و ادب عندالله می‌رسد و به عبادت عشق می‌ورزد و جسم او به جسم عبادت و جانش به جان عبادت - که شهود و لقای رب است - دست می‌یابد. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَبَأْسَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلِيٍّ يُسْرًا^{۳۹}

نتیجه‌گیری

عشق، تفسیرناپذیر و غیرقابل تعریف و تعبیر است و از سنخ شهود و یافتن است نه شناخت نظری و دانستن و به حسب متعلق خویش، منشأ و سرچشمه‌اش به اقسامی تقسیم می‌شود؛ از جمله حسی، خیالی و عقلی تا حیوانی، انسانی، روحانی، عقلانی و الاهی؛ همچنین عشق اکبر، اوسط و اصغر تا عشق حقیقی و مجازی. اگر از عشق باطل، کاذب، دروغین یا شهوانی اسمی برده شد، از باب تسامح در تعبیر است؛ وگرنه دامن عشق پاک‌تر از آن است که به کذب، شهوت و بطلان موصوف گردد.

البته هر کدام از عشق‌های یاد شده دارای ویژگی‌هایی است که بیان شد و عشق راستین همان عشق حقیقی است که انسان متکامل و سالک از رهگذر عشق مجازی یعنی عشق به انسان کامل به آن می‌رسد. در عشق حقیقی انسان سالک با توجه به فضایل معشوق و مراتب عشق، از خود و ماسوای الاهی می‌گذرد و به سوی محبوب سرمدی می‌رود. و هرگاه انسان، عشق حقیقی را یافت، در معشوق فنا می‌شود و اسمای حسنا و اوصاف علیای حق در او تجلی می‌یابد.

عشق‌های شهوانی، خیابانی و متعلق به جزئی، متغیر و فناپذیر و از بین برنده ارزش‌های وجودی انسانند که باعث زمین‌گیری و بازدارندگی وی در حرکت تکاملی‌اش می‌شود و... عشق در همه ممکنات ساری و جاری و در عالم و آدم متجلی است. عشق منشأ تکوین و تشریح است؛ به همین دلیل باید آن را مقدس نگه داشت و از غبار غیریت و کدورت‌های درونی و بیرونی پاک کرد و باید در صراط مستقیم عشق الاهی گام نهیم و از انیت و منیت عبور کنیم و به حقیقه‌الحقایق واصل شویم. لازم است عشق را از حجاب و پرده‌های پندار خویش نجات دهیم و نگذاریم عشق سکولار و زمینی، جای عشق و حیوانی - آسمانی را بگیرد. مانع آن شویم تا شهوت لباس عشق بیوشد و نقابدارانه، ظلمت و زلت و ضلالت را زمینه ذلت ما قرار دهد. بنابراین از گل عشق در گلستان حقایق و معارف باید پاسداری کرد که نوعی مراقبت از خویشتن و صیانت از فطرت است. آری عشق معصوم است، و نباید آلوده شود. عشق شراب شهودی فطرت ما است و با شاکله ما عجین گشته است. مراقبش باشیم که عشق الاهی عامل ایجاد، ابقا، اکمال و تکمیل ما است؛ زیرا عشق، براق معراج و ررف و وصول ما خواهد بود.

اینک مقاله عشق را با اشعاری از امام عاشقان و عارفان که فقر و فنا، حکمت و عرفان، شریعت و شهود، حکمت و حکومت و سیاست و سلوک را به هم پیوند زده و در تأسیس نظام جمهوری اسلامی و تکوین انقلاب شکوهمند اسلامی متجلی ساخت، به پایان می‌رسانیم:

ما ندانیم که دلبسته اویم همه	مست و سرگشته آن روی نکویم همه
بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته‌ای	که میان تو و او جز تو کسی حائل نیست
رهرو عشقی اگر، خرقة و سجاده فکن	که بجز عشق تو را رهبر این منزل نیست
گر از سبوی عشق دهد یار جرعه‌ای	مستانه جان ز خرقة هستی درآورم
چون به عشق آدمم از حوزه عرفان دیدم	آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود

به ساغر ختمم کردم این عدم اندر عدم نامه به پسر صومعه برگو بین حسن ختامم را

پی نوشت‌ها

۱. سخاوی: مقاصد الحسنه، ص ۱۵۳؛ ابن عربی، فصوص الحکم: ص ۲۰۳، تصحیح ابوالعلاء عقیلی.
۲. صحیفه سجادیه، دعای یکم و ر. ک: مطهری: م. آ. ج ۲۳ ص ۱۹۷ - ۱۹۹.
۳. ر. ک: مرتضی، مطهری، «مقالات فلسفی»، ج ۲، ص ۱۳۳ - ۱۴۰، چ اول، ۱۳۶۶، انتشارات صدرا و حسن زاده آملی، دروس شرح اشارات، نمط هشتم، ص ۱۶۰ - ۱۶۵، انتشارات مطبوعات دینی، چ اول، ۱۳۸۲ ق.م.
۴. حسن زاده آملی، حسن: «گشتی در حرکت»، ص ۲۱۷، چ اول، مرکز نشر فرهنگی رجا، تهران.
۵. فرازی از دعای کمیل.
۶. نهج البلاغه، خ ۹۱، بند ۵۲ - ۵۳.
۷. تفسیر تسنیم، ج ۸، ص ۲۹۹ - ۳۰۱، چ اول، ۱۳۸۵، مرکز نشر اسراء، قم.
۸. بقره / ۱۶۵.
۹. تفسیر تسنیم، ج ۸، ص ۲۸۹.
۱۰. غزالی، محمد: «کیمیای سعادت»، ص ۸۵۰ - ۸۵۱.
۱۱. اوصاف الاشراف، ص ۵۱ - ۵۲.
۱۲. انصاری، خواجه عبدالله: «رسائل»، ص ۱۱۱.
۱۳. ابن عربی: «الفتوحات المکیه»، ج ۲، ص ۱۲۱.
۱۴. ابن منظور: «لسان العرب»، ج ۹، ص ۲۲۴.
۱۵. نقد و تحلیل مثنوی، ج ۳، ص ۱۴۷.
۱۶. اسفار اربعه، ج ۷، فصل ۱۵.
۱۷. ر. ک: ابن سینا، «رساله عشق»، ص ۹ - ۲۴.
۱۸. ر. ک: مصباح یزدی، «معارف قرآن»، ج ۱ - ۳، ص ۲۶، امام خمینی (ره)، جهل حدیث، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.
۱۹. مقالات فلسفی، ج ۲، ص ۱۷۰.
۲۰. همان، ص ۱۳۶.
۲۱. الاسفار الاربعه، ج ۷، ص ۱۷۴.
۲۲. م. آ. ج ۱۹، ص ۶۶۱ - ۶۶۵.
۲۳. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۱ - ۲۵۵، ج ۲۳، ص ۱۹۷ - ۱۹۹.
۲۴. دروس شرح اشارات، نمط نهم، ص ۱۴۴.
۲۵. بقره / ۱۶۵، توبه / ۲۴، هود / ۱۱۳، عنکبوت / ۴، زمر / ۳، شوری / ۶ - ۹.

۲۶. رک: محمدرضا، کاشفی: «آیین مهرورزی»، ص ۸۵ - ۹۸، عرفان و تصوف، ص ۲۳۶ - ۲۳۷، ج اول، ۱۳۸۴.
۲۷. کافی، ج ۸، ص ۸۰.
۲۸. حجرات / ۷.
۲۹. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵.
۳۰. تفسیر تسنیم، ج ۸، ص ۳۱۱.
۳۱. دلبلی: «ارشاد القلوب»، ص ۱۶۱، ح ۸۹۸.
۳۲. دروس شرح اشارات، نمط نهم، ص ۱۶۹ - ۱۷۰ و شرح الاشارات و التنبیها، ج ۲، ص ۱۰۵۹، بوستان کتاب، ج اول، ۱۳۸۳، قم.
۳۳. کنز العمال، حدیث ۷۰۰۰، با مختصر تفاوت.
۳۴. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۷۸.
۳۵. منتخب جواهر الاسرار، ص ۳۰۲ و تحفه المراد، ص ۱۰۱.
۳۶. ولایت نامه، ص ۹۹، ترجمه رساله الولایه، مترجم همایون همتی، ج اول، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۳۷. آل عمران / ۲۱.
۳۸. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۲.
۳۹. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۱.

منابع

- * قرآن کریم
- * نهج البلاغه
- * صحیفه سجادیه
- ابن سینا، رساله عشق، تصحیح سید محمد مشکوه، کلاله خاور، بی تا، بی جا، بی تا.
- همان، نمط نهم، ج اول، مطبوعات دینی، ۱۳۸۳.
- همان، کشتی در حرکت، ج اول، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران.
- خمینی، روح الله، چهل حدیث، ج چهارم، مؤسسه تنظیم و رشد آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۸.
- صدرای شیرازی، صدرالدین محمد، الاسفار الاربعه، منشورات مصطفوی، قم، بی تا.
- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه رساله الولایه (ولایت نامه)، ج اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، اوصاف الاشراف، انجمن اسلامی الغدیر، ۱۳۶۲.
- غزالی، محمد، کیمیای سعادت، طلوع و زرین، تهران، ۱۳۶۱.

- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج چهارم، دارصعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱.
- کاشفی، محمدرضا، عرفان و تصوف، دفتر نشر معارف نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، ج اول، ۱۳۸۴.
- آیین مهرورزی، ج سوم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۸.
- ابن عربی، الفتوحات المکیه، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج دوم، دارالوفاء، بیروت، ۱۴۰۳، ۱۹۸۳.
- مطهری، مرتضی، مقالات فلسفی، ج ۲، ج اول، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۶۶.
- مجموعه آثار، ج ۱۶، ج دوم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸.
- همان، ج ۱۹، ج اول، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸.
- همان، ج ۲۳، ج اول، انتشارات صدرا، ۱۳۸۳.
- مصباح یزدی، محمدتقی، معارف قرآن، ج ۱-۳، ج پنجم، قم، مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴.
- همان، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلاء عقیقی، ج اول، الزهراء، تهران، ۱۳۶۶.
- ابن منظور، لسان العرب، ج اول، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- انصاری، عبدالله، مجموعه رسائل، تصحیح محمد سرور مولایی، ج دوم، توس، تهران، ۱۳۷۷.
- دیلمی، محمدحسن ابن ابی الحسین، ارشاد القلوب، ج چهارم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۸.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۸، ج اول، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۵.
- جعفری، محمدتقی، نقد و تفسیر و تحلیل مثنوی مولوی.
- حسن زاده آملی، حسن، شرح اشارات، منظ هشتم، ج اول، مطبوعات دینی، ۱۳۸۲.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی